

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 8, Autumn 2022, 65-85
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.34449.2103

A Critique on the Book ***Iranians and History of Phonetics***

Shahram Naghshbandi*

Abstract

It seems that '*Iranians and History of Phonetics*' written by Seyyed Mehdi Samaei is the only book whose primary purpose is to give a short history of Iranian scientists' phonetic studies and to introduce their achievements. Phonetic studies from the sixth BC to the fifteenth century AD in Greek, Rome, India, and Islamic states are the topics covered in this book. In this article, an attempt has been made to introduce and review the mentioned work in detail. After introducing the chapters and sections of this book, the formal aspects have been discussed; issues such as the author's style, references, bibliographic information, and phonetic transcription. In the detailed content analysis and criticism of this work, each chapter has been discussed separately according to its subject and purpose. It is concluded that this work should be considered just as some references to the history of linguistics sources and a collection and summary of some old sources in the field of phonetic studies in Islamic states, which critically need to be described and elaborated in current linguistic terms.

Keywords: Phonetics, Phonology, Persian, Linguistics History, Samaei.

* Assistant Professor, Faculty Member at Linguistics Department, Semnan University, Iran,
Date received: 15-05-2022, Date of acceptance: 28-09-2022



بررسی و نقد کتاب تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان

شهرام نقش‌بندی*

چکیده

به نظر می‌رسد که تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان تألیف سیدمهدی سمائی تنها کتابی باشد که هدف اصلی آن معرفی سیر مطالعات آواشناسی و دستاوردهای دانشمندان ایرانی در این زمینه است. طبق فهرست مطالب کتاب، آواشناسی در یونان، روم، هند، و سرزمین‌های اسلامی در بازه زمانی قرن ششم پیش از میلاد تا قرن پانزدهم میلادی، مطالبی اند که این کتاب به آن‌ها می‌پردازد. در این مقاله سعی شده است که اثر یادشده مفصلاً معرفی، نقد، و بررسی شود. پس از معرفی فصل‌ها و بخش‌های این کتاب، در تحلیل و نقد صوری اثر، به مواردی نظیر شیوه نگارش نویسنده، رسم‌الخط، شیوه ارجاع و اطلاعات کتاب‌شناختی، و آوانگاری پرداخته شده است. در تحلیل و نقد محتوایی مفصل این اثر، هر فصل به صورت جداگانه با توجه به موضوع و هدف آن مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. براساس تحلیل‌های صوری و محتوایی که در این مقاله ارائه شده است، این اثر را در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت می‌توان عمده‌تاً ارجاعاتی به برخی منابع در زمینه تاریخ زبان‌شناسی، گردآوری، و تلخیص برخی از منابع در زمینه آواشناسی در کشورهای اسلامی دانست، زیرا عموماً مطالب کتاب نقل‌قول‌هایی از منابعی نسبتاً قدیمی و نیازمند شرح و توصیف در قالب اصطلاحات رایج امروزی است.

کلیدواژه‌ها: آواشناسی، واج‌شناسی، فارسی، تاریخ زبان‌شناسی، سمائی.

* استادیار، عضو هیئت علمی گروه زبان‌شناسی، دانشگاه سمنان، ایران، naghshbandi@semnan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۶



۱. مقدمه

برای درک بهتر دیدگاه‌ها و دستاوردهای پژوهش‌گران گذشته یک حوزه علمی و ارتباط آن با دیدگاه‌ها و نظریات رایج امروزی، توصیف و تحلیل نقادانه دیدگاه‌ها و نظریات گذشته در بافت تحول تاریخی آن حوزه علمی ضروری است. تاریخ زبان‌شناسی حوزه‌ای است که از جهات گوناگون مورد توجه قرار گرفته و توصیف و تحلیل‌های نقادانه‌ای از آن ارائه شده است. *تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان* تلاشی است برای معرفی سیر مطالعات و دستاوردهای دانشمندان ایرانی در آواشناسی. در این پژوهش، به معرفی، نقد، و بررسی کتاب مذکور می‌پردازیم و خواهیم دید که تا چه اندازه این اثر در معرفی تاریخی دیدگاه‌ها و دستاوردهای آواشناسی ایرانی موفق بوده است و در این کتاب، اصولاً تلاشی برای توصیف و تحلیل نقادانه و قابل فهم‌تر کردن نظریات گذشته در قالب اصطلاحات رایج امروزی صورت گرفته است یا خیر.

۲. معرفی اجمالی اثر

کتاب *تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان* تألیف دکتر سیدمهدی سمائی است که در سال ۱۳۸۸ نشر مرکز آن را در ۱۲۶ صفحه و در قطع رقعی منتشر کرده است. عنوان و نام نویسنده روی جلد در زمینه‌ای سفید در قلم‌ها، اندازه‌ها، و رنگ‌های مختلفی نمایش داده شده و در پشت جلد، بخش‌هایی از پیش‌گفتار نویسنده آمده است. هدف اصلی از تألیف این کتاب، بنابر قول نویسنده، معرفی سیر مطالعات آواشناختی از حدود قرن ششم قبل از میلاد تا قرن پانزدهم میلادی و هم‌چنین مشخص کردن سهم واقعی دانشمندان ایرانی در آواشناسی است. نویسنده، مخاطبان این کتاب را هم زبان‌شناسان و هم کسانی می‌داند که به یافتن ردپای اجدادشان در تاریخ علوم مشتاق‌اند.

عنوان‌های بخش‌های مختلف این کتاب به ترتیب عبارت‌اند از تقدیر و تشکر، پیش‌گفتار، مقدمه، فصل اول «یونان»، فصل دوم «روم و قرون وسطی»، فصل سوم «هند»، فصل چهارم «سرزمین‌های اسلامی»، فصل پنجم «آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی»، سخن پایانی، منابع و مآخذ، منابع و مآخذ سنتی، واژه‌نامه فارسی-انگلیسی، واژه‌نامه انگلیسی-فارسی، و نمایه.

در بخش مقدمه نویسنده با هدف این‌که نشان دهد آواشناسی یک رشته علمی است، ابتدا به برخی ویژگی‌های علم از دیدگاه برنال (۱۳۸۰) اشاره می‌کند و سپس با توجه به این ویژگی‌ها، آواشناسی را یک رشته علمی می‌داند و به‌طور مختصر، شاخه‌های مختلف آواشناسی و کاربردهایشان را معرفی می‌کند. در ادامه، موضوع فصل‌های یکم تا پنجم را به اختصار شرح می‌دهد و در پایان به دو نکته اشاره می‌کند؛ یکی شیوه آوانگاری و دیگری شیوه ارجاع و ثبت اطلاعات کتاب‌شناختی در فهرست منابع و مأخذ.

فصل اول درباره یونان باستان است و دانشمندانی که در آن سرزمین به بررسی زبان پرداخته‌اند. این فصل با معرفی بسیار مختصر نظام نوشتاری یونانی باستان و چهار دوره تاریخی علم در آن دیار آغاز می‌شود. سپس، نویسنده شرح مختصری از مطالعات زبانی از قرن پنجم پیش از میلاد را ارائه می‌کند که با پروتاگوراس (Protagoras)، افلاطون، و ارسطو آغاز می‌شود. پس از آن، دستاوردهای دانشمندان رواقی و ادیبان اسکندرانی را معرفی می‌کند تا به هرودیانوس (Herodian) و دستاوردهایش در آواشناسی در قرن‌های دوم و سوم میلادی می‌رسد.

فصل دوم درباره روم و قرون وسطی و مطالعات زبانی در آن دوران است. نویسنده ابتدا گزارش مختصری را درباره وضعیت سیاسی و اجتماعی روم ارائه می‌دهد. سپس، وارو (Marcus Terentius Varro) و دستاوردهای او در زبان‌شناسی را در حدود قرن اول پیش از میلاد معرفی می‌کند و از رمیئوس پاله‌مون (Remmius Palaemon) و کوئین‌تیلیان (Marcus Fabius Quintilianus) در قرن نخست پس از میلاد نام می‌برد و بخش مربوط به روم را در سال پانصد میلادی با پرسکیانوس (Priscian) و دیدگاه‌هایش در باب زبان به پایان می‌رساند. در بخش مربوط به قرون وسطی اجمالاً به وضعیت سیاسی و اجتماعی آن دوره اشاره‌هایی می‌کند و مهم‌ترین دستاورد محققان زبانی قرون وسطی را تدوین دستورهای نظریه‌پردازانه در حوزه نحو و روابط ساختاری می‌داند و این‌گونه دستورها را قابل‌قیاس با دستور زایشی تلقی می‌کند.

فصل سوم به مطالعات زبان‌شناختی، به‌ویژه آواشناختی، در هند اختصاص یافته است. نویسنده در این فصل، پس از اشاره به یاسکه (Yaska) در قرن ششم یا هفتم پیش از میلاد و پانینی (Panini) در قرن پنجم پیش از میلاد، به آواشناسی در هند می‌رسد. در بخش مربوط به آواشناسی، دستاورد پژوهش‌های هندیان درباره آواهای/نظام آوایی زبان سانسکریت براساس دستور پانینی شرح داده می‌شود. نویسنده با ارائه مواردی از

دستور مذکور، به نقل از مجتبائی (۱۳۸۳)، نشان می‌دهد که هندیان باستان در توصیف و طبقه‌بندی آواها به ویژگی‌های جایگاه تولید، شیوه تولید، و واگذاری واقف بوده‌اند. نویسنده هم‌چنین به این نکته اشاره می‌کند که هندیان به برخی ویژگی‌های «هموندی/زبرنجیری» (prosodic/ suprasegmental) و مفهوم واج و واج‌گونه نیز آگاهی داشته‌اند.

فصل چهارم، که عنوانش «سرزمین‌های اسلامی» است، با ظهور اسلام در جزیره‌العرب و فتح ایران آغاز می‌شود. سپس، نویسنده زبان علم و اوضاع دانش در نخستین سده‌های پس از ظهور اسلام را معرفی می‌کند. «مطالعه زبان در سرزمین‌های اسلامی» عنوان یکی از بخش‌های این فصل است که خود از سه زیربخش تشکیل شده است: جمع‌آوری قرآن، اعراب و اعجام، و مطالعات دستوری. به اعتقاد نویسنده، مطالعات زبانی در سرزمین‌های اسلامی وام‌دار قرآن است. در دو زیربخش نخست، نحوه جمع‌آوری قرآن، شیوه‌های کتابت آن، و افزوده‌شدن اعراب (حرکات: نشانه‌های زیر و زبری برای نشان‌دادن واژه‌های کوتاه) و اعجام (نقطه‌گذاری‌ها) به اختصار شرح داده می‌شود. زیربخش پایانی که «مطالعات دستوری» نام دارد، به طور کامل به معرفی *الکتاب سیبویه* اختصاص دارد؛ البته فهرست‌وار به عناوین کتاب مذکور اشاره شده است. نویسنده، در پایان همین زیربخش، به دو مکتب بصره و کوفه، ترجمه آثار فلسفی از یونانی، و حاشیه‌نویسی بر آثار پیشین در قرن‌های پنجم تا دهم هجری اشاره‌هایی می‌کند.

فصل پنجم، همان‌گونه که از نامش پیداست، معرفی مطالعات آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی است و مطالعات ایرانیان هم در همین فصل معرفی و بررسی می‌شوند. نویسنده آثار آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی را دارای دو ویژگی مشترک می‌داند. یکی این‌که عمدتاً درباره زبان عربی‌اند و دیگر این‌که کاربردی‌اند و به ضرورت مباحث وزن شعر یا تلفظ درست تألیف شده‌اند. نویسنده آثاری را که در این فصل معرفی و بررسی کرده، در دو دسته کلی قرار داده است. دسته اول که آن‌ها را منابع فرعی نامیده است، منابعی هستند که مسائل آواشناسی در آن‌ها به صورت حاشیه‌ای و در لابه‌لای مطالب دیگر آورده شده است؛ شامل *المعجم فی معاییر اشعار العجم* نوشته شمس قیس رازی و *معیار الاشعار* نوشته خواجه نصیرالدین طوسی. دسته دوم که آن‌ها را منابع اصلی نامیده است؛ شامل *العین* نوشته خلیل بن احمد فراهیدی، *الکتاب* نوشته سیبویه، *سیر صنایع الاعراب* نوشته ابن جنی، *المفصل* نوشته زمخشری، *النشر فی القرائات العشر* نوشته ابن جزری، و *مخارج الحروف* نوشته ابوعلی سینا.

در آخرین فصل کتاب، که «سخن پایانی» نام دارد، نویسنده با توجه به آنچه در فصل پنجم آمده است، نتیجه می‌گیرد که ایرانیان سهم عمده‌ای در مطالعات آواشناسی داشته‌اند و همانند یونانیان، از حاصل کار پیشینیان خود استفاده و در تکوین این علم تلاش کرده‌اند و بدین ترتیب، از این پس می‌توان گفت که ایرانیان سنت آواشناسی دارند.

۳. تحلیل و نقد صوری اثر

نثر نویسنده، شیوه نگارش، رسم‌الخط، حروف‌نگاری، شیوه ارجاع و اطلاعات کتاب‌شناختی، و آوانگاری در ادامه بررسی و نقد می‌شوند.

۱. متن این کتاب عموماً نثری ساده و روان دارد و خواننده درگیر جملات پیچیده و مبهم نمی‌شود.

۲. به لحاظ رسم‌الخط و اشتباه‌های حروف‌نگاری برخی ناهماهنگی‌ها، اگرچه انگشت‌شمار، دیده می‌شود. مثلاً:

نایک‌دستی در پیوسته‌نویسی یا جدانویسی پسوند تفضیلی «تر»، مثلاً «فهرستهای دیگری برای دسترسی آسان‌تر و دقیقتر...» (ص ۶).

نایک‌دستی در پیوسته‌نویسی یا جدانویسی نشانه جمع «ها»، مثلاً «اسقفها» (ص ۲۸)؛ «زایشی‌ها» (ص ۲۹).

نایک‌دستی در به‌کاربردن برخی معادل‌ها، مثلاً در صفحه ۲۴ یک‌بار «زبان لاتین» و در همان صفحه در جای دیگر «زبان لاتینی» به‌کار رفته است. در صفحه ۲۹، از اصطلاح «ساختاریان» استفاده شده و بلافاصله در جمله بعد، «ساخت‌گرایان» آمده است.

برخی اشتباه‌های حروف‌نگاری: «محرّف» به‌جای منحرف (ص ۲۴) و «مردا» به‌جای مراد (ص ۶۶).

۳. به دلیل نبود نشانه‌های زیر و زبری و معادل انگلیسی در پانویس تلفظ دقیق برخی از کلمات، به خصوص نام‌ها، مشکل است، مثلاً «... کلیبان تاحدی هم شیفته کردار ارفئوس افسانه‌ای بودند و...» (ص ۱۴) یا «به گفته ابن مقفع، ایرانیان، هفت خط داشتند به نام‌های دین‌دفیریه، ویش‌دفیریه، کشتج، نیم‌کشتج، راز سهریه، راس سهریه، زوارشن» (ص ۴۳). هم‌چنین، به سختی می‌توان برخی از نام‌ها را در فهرست منابع یافت، مثلاً در صفحه ۸۱

نقل قولی از سمعان آمده است (البته بدون تاریخ). برای یافتن این نام باید همه فهرست‌های منابع را جست‌وجو کرد تا بتوان آن را در فهرست منابع انگلیسی به‌صورت Semaan یافت و هم‌چنین زاپکیه‌ویچ در پانوشت صفحه ۲۴، که باید آن را در فهرست منابع انگلیسی / فرانسه به‌صورت Czapkiewicz یافت.

۴. کتاب دارای نمایه‌ای مفصل و مفید است که به‌صورت الفبایی و در چند بخش اصطلاحات عربی، اشخاص، گروه‌ها، مکاتب، مکان‌ها، و موضوع‌ها را طبقه‌بندی کرده است.

۵. ثبت اطلاعات کتاب‌شناختی در فهرست منابع یک‌دست و دقیق نیست. اگرچه نویسنده در مقدمه کتاب به‌اجمال توضیح می‌دهد که به‌دلیل متفاوت بودن اطلاعات کتاب‌شناختی کتاب‌های قدیمی و کتاب‌های جدید دو فهرست منابع جداگانه در نظر گرفته است، در برخی موارد معلوم نیست که چرا برخی از آثار در یکی از این دو فهرست قرار گرفته‌اند. اما مشکل اصلی در همه انواع فهرست‌های منابع در این کتاب اعم از سنتی، غیرسنتی، و انگلیسی / فرانسه این است که هیچ‌کدام به‌ترتیب الفبا تنظیم نشده‌اند.

نکته مهم دیگر در این زمینه این است که برخی از منابع در فهرست‌های منابع آمده‌اند، اما در متن هیچ ارجاعی به آن‌ها داده نشده است. هم‌چنین، به برخی از منابع در متن ارجاع داده شده است، اما مشخصات اثر در فهرست منابع نیامده است. مثلاً ابوعبید جوزجانی در پانوشت صفحه ۸۱ یا ورستیگ (Kees Versteegh) در صفحه ۱۰۵.

۶. امروزه در متون زبان‌شناسی، خصوصاً آواشناسی، استفاده از یک شیوه رایج و بدون ابهام برای نشان‌دادن آواها از ضروریات است که رایج‌ترین شیوه «الفبای آوانویسی بین‌المللی» (International Phonetic Alphabet: IPA) است. نویسنده در مقدمه کتاب توضیح می‌دهد که واج‌ها را به سه صورت نشان داده است: «به‌صورتی که الفبا را می‌خوانند؛ یعنی میم، نون، تاء. گاهی به‌صورت حرف، مثل م، ن، ت. گاهی به‌شکل واج‌نگاشته مثل /m/، /n/، /t/ چندگانگی ثبت واج‌ها، آگاهانه بوده است» (ص ۶). نخستین مسئله در این نقل‌قول اصطلاح واج است که در بخش بعد به آن پرداخته خواهد شد. درمورد آوانویسی (واج‌نویسی به‌زعم نویسنده) ذکر این نکته ضروری است که به‌کاربردن رسم‌الخط مرسوم، در این‌جا فارسی / عربی، برای نشان‌دادن آواها در آثار گذشتگان امری بدیهی است و طبیعتاً نقل‌قول از این آثار هم باید به همان صورت باشد، اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که نویسنده قصد شرح و تبیین آثار مذکور را در چهارچوب زبان‌شناسی نوین دارد.

بررسی و نقد کتاب *تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان* (شهرام نقش‌بندی) ۷۳

نویسنده در بیش‌تر موارد از حروف الفبای فارسی / عربی و در مواردی هم از نشانه‌های آوانویسی استفاده کرده است. به نمونه‌هایی از این دست توجه کنید:

«...شیوه تولید و واجگاه صامت ج در زبان عربی آن زمان با ج فارسی متفاوت بوده است...» (ص ۹۸، پانوش).
پانوش).

آوایی‌ها به‌زعم هندیان با صوت (Nada) ادا می‌شوند و بی‌آواها با نفس. این تقسیم‌بندی را هندیان در جدولی آورده‌اند که در آن، هر دسته آوا با نام اولین آوای گروه خود نامیده می‌شود. مثلاً گروهی که در آن k و ċ و T و P (انسدادی‌ها) قرار دارند، با نام اولین صامت گروه، یعنی k خوانده می‌شود و... (ص ۳۵).

نشانه‌هایی که در این نقل قول به‌کار رفته‌اند، اصلاً معلوم نیست که به چه آوایی دلالت دارند. حروف P و T (حروف بزرگ: capital letters) نه در الفبای آوانویسی بین‌المللی وجود دارند و نه در «نظام آوانویسی آمریکایی» (American Transcription System) (see Kenstowicz 1994: 24). نشانه ċ در نظام آوانویسی آمریکایی به‌کار می‌رود و نشان‌دهنده هم‌خوان انسایشی بی‌واک ([f]) است، اما توضیح نویسنده که همگی این آواها را انسدادی می‌داند، بیش‌تر موجب سردرگمی خواننده می‌شود.

۴. تحلیل و نقد محتوایی اثر

در مقدمه کتاب، نویسنده بدون ارائه تعریفی از آواشناسی مستقیماً به‌سراغ انواع شاخه‌های مختلف آواشناسی می‌رود و پس از معرفی بسیار اجمالی هریک، به کاربردهای عمدتاً غیرزبان‌شناختی‌شان اشاره می‌کند. مثلاً در مورد کاربردهای آواشناسی تولیدی چنین می‌نویسد: «از دستاوردهای آواشناسی تولیدی، در درمان بیماری‌های گفتار و زبان و هم‌چنین در آموزش زبان دوم و آموزش لب‌خوانی استفاده می‌شود. آموختن شیوه تولید آواها و فرایندهای آوایی آن‌ها برای آوازه‌خوانان نیز ضروری است» (ص ۵). در صورتی که از نخستین و مهم‌ترین کاربرد زبان‌شناختی آواشناسی، یعنی تعیین و توصیف آواهای یک زبان و مبنایی برای توصیف و تحلیل نظام آوایی، هیچ سخنی به‌میان نمی‌آورد.

۱,۴ فصل اول: یونان

فصل اول با جمله‌ای از رویینز (۱۳۷۰) آغاز می‌شود. «یونان همواره کانون سلسله‌ای از پژوهش‌ها و بررسی‌های مداوم و به‌هم‌پیوسته علمی بوده است». خواننده این جمله

تصور می‌کند که روینز در جمله فوق به‌طور کلی در مورد وضعیت علم در یونان صحبت می‌کند. در صورتی که با مراجعه به روینز (۱۳۷۰: ۲۷) متوجه می‌شویم که در این جا منظور از علم همان زبان‌شناسی است و جمله فوق برشی از بخشی از یک بند است که همه واقعتاً را نشان نمی‌دهد.

در صفحات ۹ و ۱۰، نویسنده از سوفسطائیان، رواقیان، و نگرش آنان به زبان سخن می‌گوید، اما به یک باره و بدون هیچ مقدمه‌ای، بحث تعصب به زبان مطرح می‌شود و نویسنده به قرن چهارم هجری می‌رود و جمله‌ای را از ابومنصور محمدبن احمد ازهری، مؤلف کتاب تهذیب‌اللغه، نقل می‌کند و بلافاصله و بدون هیچ توضیحی، در جمله بعد، ویلهلم فون هومبولت (Wilhelm von Humboldt) را به‌عنوان جانشین ابومنصور محمدبن احمد ازهری معرفی می‌کند که تکامل تصریف را ملاک برتری زبان، هوش، و تمدن می‌داند و در پایان جمله، به سورن (۱۳۸۷: ۲۶۴) ارجاع می‌دهد. گذشته از سردرگم شدن خواننده در این بند، خواننده تصور می‌کند که آنچه در مورد جانشینی هومبولت گفته شده، به‌نقل از سورن (۱۳۸۷) است که چنین نیست.

در مجموع، در فصل اول که در حدود سیزده صفحه است، آنچه در مورد آواشناسی آمده کم‌تر از یک صفحه است که همگی نقل قول از روینز (۱۳۷۰) است، بدون هیچ اظهار نظر و توضیحی از نویسنده.

ذکر دو نکته در این جا ضروری است. نخست این‌که آن‌چه در کتاب روینز (۱۳۷۰) در مورد آواشناسی در یونان باستان آمده، بسیار مفصل‌تر و دقیق‌تر از آن چیزی است که در کتاب حاضر آمده است (بنگرید به روینز ۱۳۷۰: ۸۴-۸۵). دیگر این‌که نویسنده در این کتاب به جای اصطلاحات هم‌خوان و واکه، که در متون زبان‌شناسی نوین کاملاً رایج و در کتاب روینز (۱۳۷۰) هم به‌کار رفته‌اند، از دو اصطلاح نسبتاً منسوخ صامت و مصوت استفاده می‌کند.

۲,۴ فصل دوم: روم و قرون وسطی

در فصل دوم، که در حدود نه صفحه است، فقط چهار جمله در قالب یک بند در مورد آواشناسی در روم باستان است. این چهار جمله هم نقل قول از روینز (۱۳۷۰: ۱۳۲) است. در مورد آواشناسی در قرون وسطی هم هیچ سخنی گفته نشده است و به‌جای آن، در مورد

وضعیت اجتماعی و علاقه محققان زبانی قرون وسطی به تدوین دستورهای نظریه‌پردازانه گفته شده است. در صورتی که با مراجعه به روبینز (۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۶۵) می‌توان دید که در مورد آواشناسی زبان ایسلندی در کتاب *نخستین رساله دستوری (First Grammatical Treatise)*، که در قرن دوازدهم میلادی نوشته شده است، بحث مفصلی وجود دارد. در این خصوص، در زیربخش ۶,۴ این مقاله توضیحات بیش‌تری ارائه خواهد شد.

۳,۴ فصل سوم: هند

فصل سوم نیز عمدتاً نقل قول است و حضور نویسنده چندان احساس نمی‌شود. هم‌چنین، بخش مربوط به آواشناسی نزد هندیان باستان در روبینز (۱۳۷۰: ۳۰۳-۳۰۸) بسیار مفصل‌تر است و دمی‌دگی، انواع زیری و بمی، و مفهوم واج در آن دوره را نیز شرح می‌دهد.

در این فصل می‌بینیم که نویسنده برای اصطلاح انگلیسی *place of articulation* معادل‌های واجگاه و منخرج را به‌کار می‌برد. با نگاهی به متون زبان‌شناسی فارسی، متوجه می‌شویم که جایگاه تولید/ جایگاه فراگویی رایج‌ترین و شفاف‌ترین معادل‌ها برای اصطلاح مذکورند. اصطلاح منخرج اگرچه غلط نیست، در متون جدید به‌کار نمی‌رود و چندان رایج نیست، اما اصطلاح واجگاه نه‌تنها معادل شفافی نیست، بلکه به‌نظر این نگارنده، غلط است. تعریف عمومی واج در زبان‌شناسی کوچک‌ترین واحد ممیز معنی است که خود فاقد معنی است. در واقع، واج واحدی انتزاعی است که آوا تجلی فیزیکی آن در گفتار است. این آواست که توسط اندام‌های گفتار تولید می‌شود و جایگاه تولید به اندام‌های دخیل در تولید آواها دلالت می‌کند، در صورتی که می‌بینیم اصطلاح واجگاه بر هیچ‌چیزی نمی‌تواند دلالت کند، مگر این‌که آن را محل واج بدانیم؛ یعنی محل آن پدیده انتزاعی که در ذهن سخن‌گویان یک زبان وجود دارد! این تعریف کاملاً بی‌معنی است. علاوه‌براین، اگر واجگاه را معادل *place of articulation* به‌کار ببریم، پس می‌توانیم اصطلاح عجیب و غریب شیوه واج را هم برای *manner of articulation* به‌کار ببریم. در همین زمینه، عبارت کاملاً غیرعلمی و بی‌معنی دیگری که در این کتاب به‌کار رفته، «واجگاه حروف» در صفحه ۷۱ است.

نکته گفتنی دیگر در این فصل به تقسیم‌بندی اندام‌های گفتار توسط هندیان مربوط می‌شود. در صفحه ۳۶ چنین آمده است: «تقسیم اندام‌ها به اندام‌های درون دهان (شش، چاکنای، خیشوم) و بیرون دهان (از چاکنای تا لب‌ها)...». در این جمله، جای اندام‌های درون دهان و بیرون دهان را باید جابه‌جا کرد تا مفهوم جمله درست شود.

۴,۴ فصل چهارم: سرزمین‌های اسلامی

فصل چهارم را در واقع می‌توان مقدمه‌ای برای فصل پنجم دانست که به مطالعات آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی اختصاص دارد. همان‌گونه که در بخش معرفی اجمالی اثر در بالا گفته شد، این فصل عمدتاً دربارهٔ اوضاع و احوال اجتماعی در نخستین سده‌های اسلامی در جزیره‌العرب است و به برخی از مطالعات دستوری در آن دوره اشاره می‌کند که *الکتاب سیبویه* در صدر آن‌ها قرار دارد و خواننده را آماده می‌کند تا در فصل بعد آن را شرح و تبیین کند.

۵,۴ فصل پنجم: آواشناسی در سرزمین‌های اسلامی

فصل پنجم مفصل‌ترین فصل کتاب است و برخلاف سایر فصل‌ها، همان‌گونه که از نامش پیداست، منحصراً دربارهٔ آواشناسی است. نکات قابل توجه در این فصل به شرح زیر است:
- در زیرفصل ۱-۵، نویسنده کتاب *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، نوشتهٔ شمس قیس رازی، را معرفی می‌کند، اما صرفاً به ذکر چند نقل قول از آن اثر اکتفا می‌کند، بدون آن‌که اظهارنظر یا توضیحی به آن بیفزاید. مثلاً مطلب زیر را بدون هیچ توضیحی عیناً نقل کرده است:

و اگر کسی مثلاً دندان‌ها بر میان نهد که مخرج فاست یا سر زبان در پس ثنایا نهد که مخرج سین است و نفس فروگذارد، اگرچه از آن آواز فا و سین فهم توان کرد، او را به سین و فا متکلم نخوانند الا که آواز از مخرج در گذارند تا یکی از این هیئت سه‌گانه [حرکات] در تلفظ آن ظاهر شود، چنانک گویند فَا یا فُ یا فِ (ص ۶۴).

در این نقل قول، نکات جالبی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را در قالب آواشناسی امروزی توضیح و نشان داد که پژوهش‌گران در آن دوران به چه ظرایفی واقف بوده‌اند و نویسنده هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نکرده است. مثلاً در نقل قول بالا، شمس قیس احتمالاً جایگاه تولید سین، یعنی هم‌خوان سایشی [s]، را در زبان عربی، لثوی-دندانی دانسته است. همان‌گونه که می‌دانیم، در زبان عربی دو هم‌خوان سایشی دندانی وجود دارد که در الفبای بین‌المللی آوایی با نشانهٔ [θ] و [ð] نمایش داده می‌شوند و نماد حرفی آن‌ها در الفبای عربی «ث» و «ذ» است. مطمئناً شمس قیس به متفاوت بودن جایگاه تولید دو هم‌خوان [s] و [θ] واقف بوده است. بدین ترتیب، در نقل قول بالا، منظور شمس قیس از «پس ثنایا» همان «لثه» (alveolar ridge) بوده یا تحت تأثیر زبان فارسی هم‌خوان [s] را نیز در زبان عربی لثوی-

دندانی تلقی کرده است و آن را با جفت انفجاری‌اش، یعنی [t]، در زبان فارسی هم جایگاه دانسته است. شاید اگر شواهد دیگری از اثر مذکور ارائه می‌شد، می‌توانستیم به یک نتیجه قطعی برسیم. نکته دیگر در نقل قول بالا این است که شمس قیس به سازوکار جریان هوا در تولید آواها واقف بود و آنچه مرحله به مرحله گفته است، با حرکت «فراگوی فعال» (active articulator) به سوی «فراگوی غیرفعال» (passive articulator) و تولید آوا در اثر «گرفت» (constriction) ایجادشده در مسیر جریان هوا، که در منابع آواشناسی نوین آمده است، مطابقت دارد (see Catford 2001).

معیارالشعار، اثر خواجه نصیرالدین طوسی، کتاب دیگری است که در زیرفصل ۲-۵ معرفی شده است.

در این زیربخش، به نقل از کتاب مذکور، به دو واژه کشیده اشاره می‌شود، که نقل قول و توضیحات نویسنده به این صورت است:

یکی از این دو مصوت ممدود "که میان ضمه و فتحه باشد" در لفظ شور /šōr/ و دیگری "که میان فتحه و کسره باشد" در لفظ شیر /šīr/ وجود دارد. مصوت /ō/ و او مجهول و مصوت /ē/ یاء مجهول است. حرف سومی هم هست که میان ضمه و کسره است و "گویند کسره است به اشمام ضمه". به ظاهر، منظور خواجه، مصوت پیشین میانی گرد یعنی /ō/ است که در فرانسوی و ترکی و آلمانی وجود دارد (ص ۶۶).

آنچه میان دو علامت "... " آمده، نقل قول‌هایی است که نویسنده ذکر کرده است. در این جا اگرچه نویسنده خود توضیحاتی اضافه کرده، اما این توضیحات عمدتاً در قالب همان اصطلاحات گذشتگان است و به خواننده امروزی کمک چندانی نمی‌کند. مثلاً از اصطلاح مصوت ممدود به جای واژه کشیده استفاده کرده است. هم‌چنین، در مورد دو واژه کشیده مذکور، جای این توضیح خالی است که این دو واژه نیمه‌افراشته کشیده در گذشته‌ای نه‌چندان دور در زبان فارسی وجود داشته‌اند و در برخی گونه‌های امروزی زبان فارسی و زبان‌های ایرانی به کار می‌روند و به همین سبب در عروض سستی شعر فارسی مورد توجه قرار گرفته‌اند. نشان‌دادن این آواها با رسم‌الخط رایج فارسی (شیر و شور) در مقابل آوانوشتها و بدون توضیحات فوق بیش‌تر موجب سردرگمی خواننده می‌شود. نویسنده هم‌چنین بدون ارائه هیچ شاهدهی وجود یک واژه نیمه‌افراشته پیشین گرد [ø] را (همانند ترکی و فرانسه و آلمانی) در زبان فارسی آن دوره مفروض دانسته، که باتوجه به شواهد موجود، دور از واقعیت به نظر می‌رسد (بنگرید به ابوالقاسمی ۱۳۸۰).

در جای دیگری (ص ۶۷) در توضیحات نویسنده این‌گونه آمده است: «از هشت مصمت عربی نام برده می‌شود که در فارسی وجود ندارند: ث، ح، ص، ض، ط، ض، ع، غ. هم‌چنین از پنج مصوت که خاص زبان فارسی است: پ، چ، ژ، ف، گ» (ص ۶۷). نخستین کلمه مهجوری که به چشم می‌آید، مصمت است که برای هم‌خوان به کار رفته است (توجه داشته باشید که این توضیحات از نویسنده و نقل به‌مضمون از معیارالاشعار است). نکته دوم این که همه آواها را با رسم‌الخط رایج عربی نمایش داده است و خواننده‌ای که با آوای عربی آشنایی نداشته باشد، از کجا باید بداند که این آواها در فارسی نیستند؟ مهم‌ترین نکته این که همه پنج هم‌خوان فارسی را که در عربی نیستند، مصوت (واکه) معرفی کرده است.

آخرین نکته‌ای که نویسنده در مورد معیارالاشعار مطرح می‌کند، نظر خواجه نصیرالدین طوسی در باب حروف رَوی و حروف مُتَقَارِب است. تنها توضیحی که نویسنده به این مطلب می‌افزاید این است که «اگر واجگاه رَوی‌ها به هم نزدیک‌تر باشد، رَوی مشخص‌تر و پوشیده‌تر است» (ص ۶۸). کاملاً روشن است که این توضیح به مخاطبان این کتاب هیچ کمکی نمی‌کند؛ مخاطبانی که به قول نویسنده، زبان‌شناسان و مشتاقان ردپای اجداد خود در تاریخ علوم‌اند. زبان‌شناسان و متخصصان آواشناسی و مشتاقان مذکور، الزاماً با عروض عربی و فارسی آشنا نیستند و در واقع وظیفه نویسنده چنین کتابی است که لااقل توضیح مختصری در قالب اصطلاحات امروزی به مطالب نقل‌شده بیفزاید، وگرنه متخصصان عروض یا حتی کسانی که با اوزان شعر فارسی آشنایی دارند، خود با منابع و اصطلاحات مربوط به‌خوبی آشنایند.

- در زیرفصل ۳-۵ نویسنده به فرهنگ لغت العین، نوشته خلیل بن احمد فراهیدی می‌پردازد. موارد زیر نکات قابل توجه در این زمینه است.

درابتدا، نویسنده به‌درستی توضیح می‌دهد که خلیل بن احمد در چینش مدخل‌های این فرهنگ از معیارهای آواشناختی استفاده کرده است و ترتیب حروف الفبای عربی را در نظر نگرفته است و ترتیب مدخل‌ها براساس جایگاه تولید نخستین آوای کلمه از حنجره تا لب‌هاست. هم‌چنین، به این نکته اشاره می‌کند که خلیل بن احمد در این کار متأثر از دیدگاه هندیان بوده است که دست‌کم از قرن هفتم و هشتم پیش از میلاد با ترتیب جایگاه تولید آواها آشنا بوده‌اند.

نویسنده در خصوص جایگاه تولید آواهای عربی چنین توضیح می‌دهد: «او [خلیل] پسین‌ترین آوای زبان عربی را مبنا قرار داده و اولین مدخل را با صامت چاکنایی ع شروع کرده است...» (ص ۷۰). همان‌گونه که می‌دانیم، حرف «ع» در زبان عربی نشان‌دهنده هم‌خوان سایشی حلقی واک‌دار است که در الفبای آوانویسی بین‌المللی با نماد [ʕ] نمایش داده می‌شود. در صورتی که می‌بینیم نویسنده گرامی آن را هم‌خوانی چاکنایی معرفی کرده است. جالب این‌جاست که در ادامه، هنگامی که شیوه طبقه‌بندی آواها (حروف) به‌نقل از خلیل آمده است، می‌بینیم که آوای (حرف) مذکور در طبقه حلقیه قرار گرفته است. علاوه‌براین، نویسنده هیچ تلاشی نکرده است که لااقل برای حروف عربی که در گروه‌های مختلفی طبقه‌بندی شده‌اند، نماد آوایی معادلشان را ارائه دهد و آشنایی خواننده را با الفبا و نظام آوایی عربی بدیهی تلقی کرده است.

نویسنده در خصوص نام‌گذاری طبقه آواها (حروف) از دیدگاه خلیل، در پانوشتی مختصر در صفحه ۷۰، تلاش کرده است تا معادل‌هایی امروزی برای نام‌های مذکور ارائه دهد. در مورد طبقه حلقیه هیچ توضیحی نداده است که البته توضیحات جالبی از دیدگاه آواشناسی و واج‌شناسی می‌توانست داده شود (در این زمینه، در ادامه توضیح داده خواهد شد). طبقه لهویه را که متشکل از ق و ک است، تحت عنوان نرم‌کامی معرفی کرده است. در این‌جا نویسنده می‌توانست این توضیح را بيفزاید که حرف ق در عربی نماد یک هم‌خوان انفجاری ملازی بی‌واک [q] است که احتمالاً دارای گونه‌های پس‌نرم‌کامی هم باشد (see Watson 2002). نویسنده هم‌چنین برای طبقه شجریه اصطلاح مبهم میان‌دهانی را به‌کار برده است که با توجه به آواهای تشکیل‌دهنده آن (zʕ, f, dʒ)، اصطلاح «پس‌لثوی یا لثوی - کامی» (post-alveolar/ alveo-palatal) برای نامیدن آن مناسب‌تر به‌نظر می‌رسد.

- مباحث آواشناختی در *کتاب سیبویه* در زیرفصل ۴-۵ بحث شده است.

در ابتدا، تقسیم‌بندی شانزده‌گانه آواهای زبان عربی به‌لحاظ جایگاه تولید از دیدگاه سیبویه بدون هیچ‌گونه توضیحی آمده و سپس مقایسه‌ای اجمالی میان این تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی خلیل از قول مجتبائی (۱۳۸۳) ارائه شده است. نویسنده سپس تلاش کرده است تا تقسیم‌بندی‌های دیگر آواها در *کتاب* را به‌لحاظ شیوه تولید و واک‌داری توضیح دهد. توضیحات نویسنده در این قسمت، از سایر قسمت‌هایی که تاکنون بحث شده، مستدل‌تر و روشن‌تر است. در بخش دیگری در این زیرفصل، به تأثیر آواها در یکدیگر می‌پردازد که سیبویه آن را مضارعه و گاهی تقریب نامیده است. نویسنده اشاره می‌کند که این وضعیت

همان «هم‌گونی» (assimilation) است، بدون آن‌که مثالی ارائه کند. ای کاش نویسنده موارد دیگری در کتاب نظیر مفهوم واج، تعدیل‌های آوایی در وام‌واژه‌ها، و برخی فرایندهای آوایی را (بنگرید به ابن‌جنی، در ادامه مقاله) هم شرح می‌داد و به منابع دیگری نظیر کارتر (Carter 2004) هم توجه می‌کرد تا نقش مهم سیبویه در سنت آواشناسی عربی روشن‌تر شود.

- زیرفصل ۵-۵ به سیر صنّاعه الاعراب نوشته ابن‌جنی در قرن چهارم هجری می‌پردازد. البته نویسنده در مورد این اثر و بسیاری از آثار دیگر محدوده زمانی به صورت سال یا قرن را مشخص نمی‌کند و مخاطب خود باید محدوده زمانی پژوهش‌گر و اثرش را حدس بزند. نویسنده به نقل از بواس و دیگران (Bohas et al. 1990) به این مسئله اشاره می‌کند که ابن‌جنی تکیه و آهنگ را می‌شناخت و درباره واج‌آرایی نظرهایی داده است، اما هیچ شاهدی دال بر این مدعا از کتاب سیر صنّاعه الاعراب یا کتاب بواس و دیگران (ibid.: 1999) نمی‌آورد تا مسئله برای مخاطب مشخص شود. ادامه این زیرفصل کاملاً از انیس (۱۳۸۴) نقل شده و نویسنده خود هیچ توضیحی به آن نیفزوده است.

نکته جالبی که در نظرهای ابن‌جنی و سایر دستورنویسان عرب (بنگرید به توضیحات مربوط به طبقه حلقیه در فرهنگ‌العین و هم‌چنین توضیحات مربوط به سیبویه) وجود دارد و نویسنده به آن توجهی نکرده، این است که دستورنویسان مذکور، حروف ع، ح، ه، خ، و غ یعنی آوهای [ʕ]، [h]، [ħ]، [χ] و [ʁ] را تقریباً در یک طبقه قرار داده‌اند. در واقع، این طبقه‌بندی الزاماً بر اساس ویژگی‌های تولیدی نبوده است و احتمالاً دستورنویسان مذکور به رفتار مشابه آوهای مذکور در فرایندهای آوایی به‌گونه‌ای واقف بوده‌اند. مک‌کارتی (McCarthy 1991) مقاله‌ای تحت عنوان «واج‌شناسی پس‌کامی‌ها» (guttural phonology) نوشته است که به تبیین این مسئله در زبان عربی مفصل پرداخته است و آوهای مذکور را به دلیل رفتار مشابهشان زیر نام پس‌کامی‌ها طبقه‌بندی می‌کند و در واقع مؤید نظر دستورنویسان مذکور در این خصوص است.

- المفضل نام کتابی است نوشته جارالله زمخشری، نحوی و لغت‌شناس قرن‌های پنجم و ششم، که در زیرفصل ۵-۶ معرفی شده است.

تقریباً همه مطالب این زیرفصل به نقل از انیس (۱۳۸۴) است و نویسنده به جز یک پانویشت در صفحه ۷۷ مطلب دیگری بر آن نیفزوده است. در پانویشت یادشده، نویسنده به تناقضی که در طبقه‌بندی حروف مجهوره و مهموسه وجود دارد اشاره می‌کند، اما در این جا

نیز اصطلاحات زبان‌شناسی امروزی و اصطلاحات سنتی و قدیمی را درهم می‌آمیزد؛ مثلاً از «حروف واک‌دار» و «حروف بی‌واک» سخن می‌گوید.

- زیرفصل ۵-۷ به *النشر فی التفرقات العشر* اثر شمس‌الدین محمدبن جزری که در قرون هشتم و نهم هجری می‌زیست، می‌پردازد.

در این زیرفصل نیز تقریباً مانند سایر زیرفصل‌های بحث‌شده، نویسنده صرفاً به نقل قول اکتفا می‌کند و اگر هم توضیحی وجود دارد، در قالب و به زبان همان دوران نوشته شده و از آواشناسی نوین بهره‌ای نبرده است.

- در زیرفصل ۵-۸، که آخرین و مفصل‌ترین زیرفصل است، نویسنده کتاب *مخارج الحروف* از ابن‌سینا را شرح می‌دهد.

نویسنده در ابتدا به این نکته اشاره می‌کند که این اثر، برخلاف سایر آثار معرفی‌شده، اثری مستقل در باب آواشناسی است و نخستین کتابی است که ابتدا ویژگی‌های فیزیکی صوت در آن معرفی و سپس آواهای زبان براساس اندام‌های گفتار توصیف می‌شوند. سپس، شش بخش مختلف *مخارج الحروف* را معرفی می‌کند و شرح می‌دهد. نکته قابل توجهی که در این زیرفصل بیش از سایر زیرفصل‌ها به چشم می‌خورد، این است که در بسیاری از موارد، مرز میان توضیحات خود نویسنده و آنچه در *مخارج الحروف* آمده است، مشخص نیست و خواننده سردرگم می‌شود (برای مثال، بنگرید به ص ۸۴، دو بند نخست).

در این زیرفصل، نویسنده حضور پررنگ‌تری دارد و در برخی موارد، نظر خود را اعلام کرده است. مثلاً در صفحه ۸۶ «غضروف بی‌نام» را همان تارآواها (پرده‌های صوتی) تلقی می‌کند و دریچه نای را، برخلاف ابوعلی سینا، در زیری و بمی بی‌تأثیر می‌داند، اما در مواردی هم اظهارنظرهایش عجیب به نظر می‌رسند. مثلاً: «توصیف ابوعلی چندان بی‌شباهت به توصیف زبان‌شناسان از صامت همزه نیست. تفاوت در این است که اسمی از تارآواها به‌میان نیامده و به حالت ملازه و واک‌داری و بی‌واکی اشاره نشده است» (ص ۸۷). باید گفت که، برخلاف نظر نویسنده، در توصیف زبان‌شناسان درباره هم‌خوان انفجاری چاکنایی (همزه) به وضعیت ملاز اصلاً اشاره‌ای نمی‌شود و در واقع ملاز هیچ نقشی در تولید این هم‌خوان ندارد. در صفحه ۸۸ نیز صامت *خ*، یعنی هم‌خوان [x]، را در زبان فارسی لرزشی یا تکریری می‌نامد و در صفحه ۹۳ آن را با صامت *ر*، یعنی هم‌خوان [r]، به‌لحاظ شیوه تولید یکی می‌داند، در صورتی که [x] یک هم‌خوان گرفته‌سایشی (fricative obstruent) و [r] یک رسای ناسوده (approximant sonorant) است. در صفحه ۹۴ مطلبی را از *مخارج الحروف* به

این صورت نقل می‌کند: «اما واو صامت از همان جایگاه فاء حادث می‌شود، اما فشار و روانه کردن هوا در آن ضعیف است». در توضیح این نقل قول، نویسنده چنین می‌گوید:

صامتی که آن را در خط فارسی و عربی با و نشان می‌دهند، در دو زبان، به‌شیوه‌ای واحد و با واجگاهی یکسان ساخته نمی‌شوند. صامت و در زبان عربی لبی نرم‌کامی است. این صامت در زبان فارسی جفت‌واک‌دار ف است و شاید همین باعث شده که ابوعلی آن را با ف مقایسه کند.

توضیح نویسنده در این جا کاملاً درست است، اگرچه از نمادهای آوایی مناسب استفاده نکرده است. البته جای این توضیح هم خالی است که ابوعلی سینا، در توصیف هم‌خوان مذکور، از ضعیف بودن فشار هوا در تولید آن در مقایسه با هم‌خوان [f] اشاره می‌کند که این مسئله با واک‌دار بودن آن کاملاً مرتبط است.

نویسنده در بحث مربوط به مصوت‌ها (واکه‌ها) توضیحاتی هرچند مختصر ارائه می‌دهد.

در صفحه ۹۸ مجدداً پنج هم‌خوان فارسی که در عربی وجود ندارند، به‌اشتباه مصوت (واکه) معرفی می‌شوند. هم‌چنین در پانوشت همین صفحه، نویسنده در توضیح توصیف ابوعلی سینا از هم‌خوان انسایشی لثوی کامی بی‌واک [ʃ] می‌گوید: «جایگاه و شیوه تولید صامت ج (که احتمالاً منظور [ʒ] است) در عربی آن زمان با ج فارسی متفاوت بوده است، ولی ابوعلی صامت ج را با تلفظ فارسی زبانان توصیف کرده است». نویسنده این هم‌خوان را با شیوه‌ای غیردقیق با حروف الفبای عربی نمایش می‌دهد و توضیح نمی‌دهد که تفاوت این هم‌خوان در دو زبان عربی و فارسی در چیست. مهم‌تر آن‌که، اگر به توصیف ابوعلی سینا از هم‌خوان انسایشی لثوی کامی بی‌واک [ʃ] و مقایسه آن با جفت واک‌دارش [ʒ] (حرف جیم) دقت کنیم، مجدداً ضعیف بودن فشار هوا در هم‌خوان واک‌دار نسبت به جفت‌بی‌واکش مشاهده می‌شود.

۶,۴ آخرین فصل کتاب: سخن پایانی

نویسنده این فصل را که در واقع به‌نوعی نتیجه‌گیری بخش پنجم محسوب می‌شود، با بحث درمورد کمبود پژوهش‌های آواشناختی در قرون وسطی و حتی پیش از آن در یونان و روم شروع می‌کند و تنها پژوهش آواشناختی آن دوران را کتاب نخستین رساله دستوری می‌داند

و به دستاوردهای آن اشاره‌هایی می‌کند. همان‌گونه‌که در معرفی فصل دوم کتاب در زیربخش ۲،۴ گفته شد، جای مطرح کردن این بحث در فصل دوم و در زیربخش مربوط به قرون وسطی است؛ البته به‌طور نسبتاً مفصلاً یا لاقلاً همان‌گونه‌که در روبینز (۱۳۷۰: ۱۶۲-۱۶۵) آمده است. نکته قابل توجه دیگر این است که اثر مذکور مربوط به قرن دوازدهم میلادی است، در صورتی‌که نویسنده آن را به پیش از قرون وسطی نسبت می‌دهد. نویسنده هم‌چنین در تأیید مدعای خود درمورد کمبود مطالعات آواشناختی در غرب، به‌نقل از کمپ می‌گوید: «غریبان از آواشناسی غافل مانده بودند». البته منبع بدون تاریخ مورد اشاره ایشان، در فهرست منابع هم نیامده است.

در ادامه (ص ۱۰۵)، برخلاف آنچه خود درمورد غریبان ادعا کرده است، چنین می‌گوید: «آواشناسان سرزمین‌های اسلامی، چه از دستاوردهای غریبان استفاده کرده باشند، چه از حاصل کار هندیان، تفاوتی نمی‌کند» و بالأخره مشخص نمی‌کند که غریبان دستاوردی داشته‌اند یا نه.

در پایان، نویسنده بر این باور است که دانشمندان ایرانی سهم عمده‌ای در تکوین علم آواشناسی دارند و از این پس، می‌توان گفت که ایرانیان سنت آواشناسی دارند.

۵. نتیجه‌گیری

با آن‌که این کتاب مدعی است که به موضوع تاریخچه آواشناسی و سهم ایرانیان اختصاص دارد، می‌توان گفت که این کتاب توصیف و تحلیلی نقادانه را از آواشناسی ایرانی در بافت تاریخی آن ارائه نکرده است و نتوانسته حق مطلب را ادا کند. این اثر عمدتاً رجعاتی به برخی از منابع در زمینه تاریخ زبان‌شناسی است و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، می‌توان آن را گردآوری و تلخیص برخی از منابع آواشناسی در کشورهای اسلامی دانست.

درمورد مطالعات آواشناسی در هند و غرب، اعم از یونان و روم، نویسنده فقط به برخی از دستاوردها به‌نقل از سایر منابع موجود (عمدتاً روبینز ۱۳۷۰) اشاره کرده و نه تنها چیزی بر آن‌ها نیفزوده، بلکه همه مطلب را هم نقل نکرده است.

مشکل اصلی درمورد دانشمندان اسلامی/ ایرانی است که در واقع موضوع اصلی کتاب است. در این جا نویسنده باز هم عموماً توصیف و تحلیلی را درمورد دیدگاه‌ها و دستاوردهای آواشناختی دانشمندان ایرانی در بافت تاریخی آن روزگار ارائه نمی‌کند و فقط

به نقل قول‌هایی مختصر بسنده می‌کند. در واقع، آنچه در مورد خلیل‌بن احمد، سیبویه، ابوعلی سینا، ابن‌جنی، و... در سایر منابع آمده، به مراتب مفصل‌تر از آن چیزی است که در این کتاب آمده است.

از همه مهم‌تر این‌که به قول نویسنده، مخاطبان این کتاب قرار است زبان‌شناسان و علاقه‌مندان به آشناسی باشند، در صورتی‌که با توجه به کمبود توضیحات و تفسیر درست در قالب اصطلاحات رایج امروزی بعید به نظر می‌رسد که این کتاب بتواند برای مخاطبان مذکور مفید واقع شود.

بدین ترتیب، برای قابل فهم‌تر کردن موضوع و نزدیک‌تر شدن نویسنده به هدف مورد نظرش، به نظر می‌رسد که حداقل در مورد مطالعات آشناسی در میان دانشمندان اسلامی / ایرانی، نویسنده صرفاً به نقل بخش‌هایی از منابع مربوط اکتفا نکند و مطالب را کامل یا مفصل‌تر نقل کند و با به‌کارگیری منابع مرتبط و روزآمد، توضیح و تفسیر خود را در قالب اصطلاحات رایج امروزی به متن بیفزاید تا درک بهتر وضعیت آشناسی ایرانی در گذشته و امکان مقایسه دستاوردهای آن با آنچه در وضعیت کنونی به‌طور کلی وجود دارد، برای مخاطبان امروزی فراهم شود.

کتاب‌نامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۰)، *تاریخ زبان فارسی*، تهران: سمت.
- انیس، ابراهیم (۱۳۸۴)، *آشناسی زبان عربی*، ترجمه ابوالفضل علامی و صفر سفیدرو، تهران: اسوه.
- برنال، جان (۱۳۸۰)، *علم در تاریخ*، ترجمه حسین اسدپور پیرانفر و کامران فانی، تهران: امیرکبیر.
- روبینز، آر. اچ. (۱۳۷۰)، *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: مرکز.
- سمائی، سیدمهدی (۱۳۸۸)، *تاریخچه آشناسی و سهم ایرانیان*، تهران: مرکز.
- سورن، پیتر آ. ام. (۱۳۸۷)، *تاریخ زبان‌شناسی؛ بخشی از کتاب زبان‌شناسی در غرب*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: سمت.
- مجتبائی، فتح‌الله (۱۳۸۳)، *نحو هندی و نحو عربی*، تهران: کارنامه.

Bohas, G., J.-P. Guillaume, and D. Kouloughli (1990), *The Arabic Linguistic Tradition*, Georgetown University Press.

Carter, M. G. (2004), *Sibawayhi*, Oxford University Press, Oxford Center for Islamic Studies.

- Catford, J. C. (2001), *A Practical Introduction to Phonetics; Oxford Textbooks in Linguistics 2nd edition*, Oxford University Press.
- Kenstowicz, M. (1994), *Phonology in Generative Grammar*, Oxford: Blackwell Publishers.
- McCarthy, J. (1991), "Guttural Phonology", in: *Perspective on Arabic Linguistics III: Papers from the Third Annual Symposium on Arabic Linguistics*, B. Comrie and M. Eid (eds.), John Benjamins B.V.
- Versteegh, K. (1997), *Landmarks in Linguistic Thought III: The Arabic Linguistic Tradition*, Taylor & Francis.
- Watson, J. C. E. (2002), *The Phonology and Morphology of Arabic*, Oxford University Press.

